احوال مرحوم غضنفر میرزا حشمت الدوله

۷۵۲۳

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

در سال پیچی ئیل دو ماه قبل از وقوع سانحهٔ کبری و واقعهٔ عظمی فوت پادشاه رضوان آشیان انار الله
فی بحبوحة الجنان که مرا چاکر را از همدان خواسته بعد از ورود بدار الخلافهٔ الباهره و سه روز توقف
مامور مازندران فرمودند چون خوانین و سرکردگان مازندران بواسطهٔ حب ریاستی که از آنها در عسکرکان در
اردوی سرکار شاهزاده آزاده اردشیر میرزا بظهور رسیده بود بهمه جهت خجل و شرمسار و روگردان دولت آنها از
بودند اوضاع آن مرز و بوم بکمال اغتشاش را داشت با اینکه حرکت من از دار الخلافهٔ الباهره علی العجاله بود و سوای
عمله‌جات خاصهٔ خود کسی همراه نداشت و محض اطلاع شدن خوانین فوج و جمعیت روانه شد بعد از ورود به
ساری تمام سرکردگان فوج و سران رعیت را آرام داده در قلیل مدت نظم بسیار در کار آنجا داده شد که خبر جانگزای
واقعهٔ کبری از طهران رسید با اینکه از استماع این خبر با ملالت قریب بهلاکت بودم برای ملک داری و دفع آشوب هر چه داری نموده

بهر جا که لازم بود آدم فرستادم و نظمی تازه در کار آنجا دادم که به هیچ وجه بی‌نظمی در مدت یازده روز که در آنجا متوقف
بودم اتفاق نیفتاد چون ماموریت کمین چاکر برای تادیب و تنبیه سران رعیت و سپاه بود و مآل کار را که ملاحظه کردم دیدم
بیان من و آنها التیام پذیر نیست و اگر اصرار در توقف کنم احتمال دارد که از اغلب خلاف ظاهر شود که باعث خرابی جمیع
از آنها باشد و اول دولت به هیچ وجه روگردانی آنها مصلحت نبود روز دیگر تمام خوانین و سران سپاه و رعیت را خواسته بدون
تمهید مقدمه اظهار نمودم که آفتاب سلطنت عظمی از ممالک آذربایجان طالع و خبر حرکت موکب فیروزی کوکب همایون در اوان
وابسته اهالی عراق دریافت شده و بمن نوشته‌اند که باید در کمال استعجال باستقبال تشرفین رکاب نصرت انتساب همایون اشرف
شوم اغلب که به خجالت در دل داشتند و خیال می‌نوشتند که مجال اینکه سه سال حکمرانی آن مرز و بوم بصوابدید رای آنها
اضطرار از جانب اولیای دولت قاهره محول خواهد بود اظهار این مطلب را وسیلهٔ حصول مراد خود دانسته را بعد الوصف
اظهار شعف نمودند و دیگر آنها اظهار شد که بیشتر سبب حرکت آن سمت برای آنست که تمام شماها را از بدنامی سابق بیرون
بیاورم و خدمت و صداقت شماها را در پیشگاه حضور مبارک همایون عرض نمایم عریضه هم از آنها مبنی بر ارادت و صداقت گذاری
گرفته بالمعیه و استعجال از آنجا وارد دار الخلافه شده و از آنجا بسمت آذربایجان روانه شده در منزل سیاه دهن فرمان ... هنگام
طلوع آفتاب که وقت حرکت اردوی همایون بود دیده غبار ماتم رسیده تا خود در آنجا که طوطیات ... سمنه آسمان ... ورود

سرکار اقدس همایون روشنی جلا داده جانی تازه در تن ناتوان کمین چاکر آمده بجهت ملتزم رکاب بنصرت انتساب
و در هر منزل الطاف و مکرمت و مرحمت بی پایانه سفرخرجی بیکرانه حاصل نموده تا منزل کرج که این چاکر جان نثار را مأمور بروجرد
نمودند محض الطاف بدون اینکه لوازم سفر و مأموریت را آماده کرده ارزانی با نام زاده حسن آمده و بعد از اینکه وارد شهر شدم روانه

بعد از طی منازل بباغ شاه که خارج شهر است نزول نمودم از بی اطلاعی از اوضاع این ولایت جمعیتی که از اردوی کیوان
پوی همایون خواستم و مأمور فرموده بودند همان صد سوار چلبیانی و بیست سوار رفته بود و چنان بنظرم که هیچ احتیاج نفرات
دیگر نیست وقتی که نزدیک بروجرد رسیدم آشوب و فتنه که از اطراف برانگیخته در سیلاخور سفلی بر پا شده بود و آتشی که از
جماعت لک و بختیاری در جاپلق و کمره و آن حوالی و حومه افروخته شده بود دانستم خبط عظیمی شده که بدون جمعیت روانه
شده ام از اینکه مبادا در اول کار نقصی حاصل آید در فکر و اندیشه بودم که روز نشستم در باغ شاه نشسته از طرف کوه
کرسف یک میدان با باغ شاه است جمعیتی از الوار چشمه لرستان بقریه خال که هزار قدم تا باغ شاه
نیست ریختند و گوسفند آنچه در چراگاه بود بردند از وقوع این حکایت مضطرب شده از جا برخاستم قلیل سواری که بود
تمام در شهر بروجرد متفرق شده بودند کسانی که از فضلا و اعیان شهر بدیدن بباغ شاه آمده بودند اسبهای آنها را

به چند نفر از تفنگدار خود داده و با چند سوار که حاضر شدند تا حرکت کردند آنها را تعاقب کرده از بخت بلند پادشاه
جهانیان پناه روح العالمین فداه گوسفند را تمام گرفتند و پنج نفر از آنها را با گلوله از پا درآورده جمعی زخمدار
شدند چون شب سیاه و راه صعب بود مراجعت نمودند چون زخمهای الوار اشرار در تمام دلهای اهل شهر بود سرهای مقتولین را
میان میدان بروجرد بردند گشتن شده این چند نفر با اینکه هیچ قدری نبود در نظر مردم شهر بی زیاد
جلوه کرد و مرهم جراحت قلوب خسته ایشان گردید رجال و نساء بدعای دوام دولت ابد آیت اقدام نمودند

در یک فرسخی بروجرد نصرالله خان والوندی با قاسم خان قائد رحمان که پیر سالخورده بود و تمام عمر خود را صرف
الکی و نهب و غارت مال مردم بسر برده بود و از شیطنت و حیله او در میان الوار پیر و بیرنام نهاده بودند در قلعه
ده کرد که در میان قلعیات سیلاخور بحصانت و رزانت مشهور است تحصن جسته در کمال استقلال نشسته بودند در این
مدت توقف باغ شاه و ورود بشهر بهیچ وجه اعتنائی نکردند از آشوب و فتنه که در هر گوشه بود شعله افروز
دل کمین چاکر بود چنانچه خواب و آرام از خود قطع کرده بودم و تدبیر مفیدی را همواره مکنون ضمیر خود داشته
از پی چاره هر یک در هر جا بودم اما از جسارت و جرأت نصرالله خان که قرب شش ماه داشت زیاده برین تلخ تنگ گذشت

فضلا و علمائی که با او راه داشتند به هر یک پیغام دادم که بروید او را دلالت کنید چاره سهل است
زیاده از باعث جرأت و خلاف آنها شد چنانچه گفته‌اند    اظهار عجز پیش ستمگاره چاره نیست    اشک کباب
باعث طغیان آتش است    اتفاقاً همان چند روز که اراده حرکت بقلعه او داشتم و از پی تدارک و استعداد
محاصره بودم روزی یک نفر از بشیرین دیوانی وصول تحواله بابات مداقی به بازار رفته بودند مدافع گفته بود
که هر وقت جواب نصرالله خان ده گردی را آقایی نوراد بیا از من بابات بگیر سخن این مرد چنان در دل من
اثر کرد که همان روز بدون تهیه و تدارک با قلیل جمعیت نوکر که بود روانه شدم و علیخان نیز فی‌الحال هم
از عقب با معدودی از سرباز بی تدارک روانه شد ساعت دو از روز مانده بپای قلعه او رسیدم یک دو صد آن
خارج از قلعه دوده دو نه ما نزده سنگر ختم مشغول انداختن تفنگ شدند همان سنگری که خود نصرالله خان
بود خود رو بآن سنگر آورده بعد از کشته شدن چند نفر از نوکر خود در حمله ارشدان رسید نفر سرباز سنگر را گرفته
خود او را بجلدی و چابکی بدست آوردم بعد از گرفتاری خود او قلعگیان تا ساعت دو از شب درده اند دروازه
که از آن طرف کوه و صحرا بود اسباب او که قابل بود برداشته فرار کردند که در همان شب خود داخل قلعه شدم و روز دیگر
قاسم خان و نصرالله خان را مغلولاً به تهران فرستادم از غلات انبار او و دیگر [illegible] را که گرفتن این قلعه را صعب دانسته‌اند چنان ذخیره کرده بودند که یک ساله را [illegible]

خواهد کرد چنانچه حکام سابق هر وقت رفتند نگرفتند بعد از گرفتن دماغ‌هاشان بخاک مالیده شد

بعد از رفع نصرالله خان ده گردی در صدد رفع شر براوند که در دامان سیلاخور مانده بودند و بکرمیر رفته بودند
برآمدم ایل براوند از طوایف معظم لرستان هستند جمعیت آنها در این سالها قریب به پنج هزار خانوار می‌شود
نشیمن آنها در هر دو سمت قبله و جنوب سیلاخور است حد اشیان هرزه و سیلاخور کوهی است که دور دامان سیلاخور را
گرفته است در همان کوه و پای آن کوه ایلات براوند نشیمن دارند در سنوات سابقه که کسی متعرض آنها نمی‌شد
هر سال در بهار باین طرف کوه می‌آمدند در مراتع سیلاخور می‌نشستند و چنان استیلائی به هم رسانده بودند که
مالکین تنها از املاک خود دست از غله خود در کرده حسینعلی خان که سرکرده آن طایفه بود چنان بر مالکین مسلط بود که
باید در هر هفته تعارفات تنها برای او ببرند و بعضی جاهی‌ها که ارباب آنها از سیلاخور زیاد بود اعلان [illegible]
پیغام می‌کرد که فلان شخص اسب خوبی دارد باید برای من بگیرید و الا [illegible] به محض رسیدن کاغذ اطاعت می‌نمود
بعد از فوت پادشاه رضوان جایگاه چون وقت ضبط محصول دهات بود تمام دهات سیلاخور طرف نشیمن خود را
حسینعلی خان بتمام طوایف خود تقسیم کرد و این اشرار او را الله آمده بقیه و گندم محصول هر چه بود ضبط کرده برده بقیه

بعد گاو و گوسفند را برده بودند تا آخر کار بجائی رسید که از گلیم و لحاف کهنه نگذشته در اغلب جاها شکم
زنها را بزخم شمشیر پاره کرده و آنچه را مالک بودند بردند بعدها عمارات بعضی از دهات را سوخته بودند در مانی
که من وارد باغ شاه شدم چون در تمام دهات چیزی نگذشته بودند رفتند اما از ذخیره که قریب سی چهل سوار و کی
پیاده در کوه منزل کرده باز دست از خورده دزدی برنداشتند با شیخی جمعی از سوار روانه کرده بیست نفر از آنها دو نفر از آنها پیش بودند جزائی
بسر آوردم و ده دوازده نفر اگر شب یم روانه نزد باقی طایفه نمودم تا آرام نشستند و از فتنه و فساد آنها فارغ شدم

گرفته آورده

بعد از فراغت از کار بیرانوند در صدد نظم سیلاخور سمت بختیاری برآمدم در میان باجلان از احباب فلان مردی بود
با هوش و با اسم پدران او همیشه بزرگ باجلان بودند در سنوات بقیه بحکام سیلاخور اطاعت نمی کرد
در عاشور آباد قلعه بنا کرده بود در نهایت استحکام از برج و حصار و باره و شیر حاجی بقاعده قلعجات محکمه
استوار خته شمال بر چند حصار تو بر تو سه چهار مرتبه با عمق شده بود در قلعه گرفته بودند از بس دعو ر برماغ
راه یافته بود روزها مال و آذوقه برای قشون در قلعه خود می فرستاد و خود از قلعه بیرون آمده در میان چمن
می خوابید مقصود آنکه شما را قدرت بر گرفتن قلعه من نیست این سخن چنان قبول عامه در میان طایفه داشت که تمام

بزرگ و کوچک کوچکی او را بر خود واجب و لازم میدانستند بعد از مقدمه واقعه عظمی در میان سیلاخور گرگ
آمده بعد از اجتماع سوار و پیاده و کشیدن غاشیه در جلو و پیش انداختن در سه یدک بهر قدر که توانسته فتنه
در میان طوایف غیر خود انداخته آتش را فریب میداد و دل اشرار را قوی می کرد و می گفت صاحب
داعیه منم و از قراری که جمعی از اهل شهر گفتند سکه هم زده بود مضمون سکه او این بود
شود کوه آهن چو دریای آب / اگر بشنود نام افراسیاب — بعد از قتل و نهب و غارت اموال فقرا
و ضعفا و ویران کردن اغلب دهات بهوس اصل شهر بروجرد افتاده که در شهر جمعی از کسبه
و تجار را گرفته بهر قدر که مقدور شد تنخواه نقد از آنها گرفته رو بسمت ملایر و دهات عراق تا به
دولت لطف ولی بهر جا که دست رس دارد دراز کند بجان احباب و اساس وارد شود شده
در پی بروز ما فی الضمیر خود بود که خبر ماموریت مرا یک نفر مشهدی نعمت که از خود بیشتر بروجرد
فرستاده بودم با و رسانیده بعد از استماع و حمل بر کذب برای احتیاط به بهانه از شهر خارج و آنچه
خارج شهر توانسته بود از اموال شهری برده بود بعد از ورود بسیلاخور بنوشتجات و کاغذ پرانی
مقام اغوای خوانین بختیاری برآمده همین که خبر ورود مرا شنیده بود قدری آرام شده

اما بهیچ وجه خود را آشنای کار نمی کرد تا آنکه او را خواستم بمعاذیر چند متمسک شد
بعد از اصرار با آمدن شد با چند نفر خوانین با جلالی و اغلب بختیاری را با خود متفق ساخته
روانه شهر شده اگرچه گرفتن تمام آنها در شهر آسان بود اما از گرفتاری آنها کار بیرون
مشکل می شد و کار بجائی می رسید که در زمستان از شهر حرکت نمایم و چون باعث خرابی فقرا
می بود قلع و قمع آنها همواره مکنون ضمیر بود بطوری که نهب و غارت اموال فقرا و ضرب
و شتم ضعفا مترتب بر آن نشود بمقتضای وقت مصلحت چنان اقتضا نمود که هر یک را
بنوازشی دل خوش و بخلعت و بمنصبی مغرور و بانجام خدمات ناقصه که هر یک طالب
بودند مأمور نمایم با جلالی را به افراسیاب خان و حکومت بختیاری را بافرخان و اسدخان
و علی محمد خان که دو کرت شرارت و خیانت آنها بعد خواهد آمد واگذار نموده مرخص نمودم
چندی نگذشت که بنا بخبث ذات و سوء سرشت دست تطاول و تعدی از آستین
دراز کشیدند و آنچه در حق آنها رعایت شده بود حمل بر عجز این طرف نمودند در هنگام
فصل زمستان در زیادی برف بدون حرف عازم تادیب آنها شدم که از اصل شهر برد



فتنه و آشوبی شد اگر بحسن صلح و تدبیر در اطفاء نائره آن قادر نمی
بودم آتش فتنه از آشوب سفهاء و اشرار اصفهان روشن تر
می شد مجمل از این مقدمه آنکه حاجی رحمن که از منسوبان رضوان آشیان
حاجی ملا اسدالله مجتهد بود از زی و سبک و قاعده ملائی پا را
بیرون گذارده هر چه اشرار و الواط شهری بود دور خود جمع کرده
برای مصارف اخراجات آنها مال ضعفا و فقرا را بتحلیل شرعیه
جبراً قهراً تصرف می کرد در این چند وقت توقف من در بروجرد
چون قدری بوی حساب بمشام او رسیده در رفته رفته بساط
اشرار و الواط را برچیده دید اغلب اوقات بفکر خیالات
بی نظمی امورات می بود تا روزی تمام طایفه خود را جمع کرده
جهلای طایفه طوعاً اطاعت اقاویل باطله او را کرده عقلا
کرهاً ام میلاً گشته باسم حاجی ملا اسدالله مجتهد حاجی مبارک

محله و بازار فرستاد که شاهزاده حاکم بروجرد هست و دولتی برجا
نیست شماها چرا اطاعت او را می‌کنید و مالیات میدهید همه فرستاده
داروغه که در بازار بود با آزار تمام کشیدند و بردند و در مجلس خود حبس
کردند پولی که همان روز در دخل گمرک و سایر وجوه جمع شده
تفرقه که در راه مجتمع بودند بغارت بردند و خرج مطبخ شام و نهار
خود نموده و اساس اغتشاش را تا حالی که توانستند محکم برپا کردند چون
حسن سلوک مرا مردم با جان مشاهده کرده بودند هرچه آنها زیاد عوام را
بهیجان درآوردند کمتر مردم بحرکت آمدند اما از توابع و لواحق خود جمعیت
تمام با آلت حرب در خانه خود جمع کرده منتظر بودند بعد از آنکه فرمودند دفع
آنها قدم منع بردارم اغلب مردم را به تهدید و تخویف هم قدم خود کنند
و بقدم استوار با سنگرهای در و دیوار محله گذارده کاری که در نظر دارند و صنفی
که در پایه مراتب و درخور مشاهده می‌شناسند قوت دهند غافل از اینکه بارها

مشاهده کرده بودم و بتجربه و امتحان در ولایات در وقوع حکایات
و سوانحات آزموده ام که وقت جوشش عوام کالانعام طرف
مقابل باید زیاده بجوشش نیاید و ساکت بنشیند و از راه چاره جوئی
که فکر می‌رود درآید از سایر محلات خود را با اخلاص نسبت بمن بیدا ساخته
پیغامات می‌آید که اذن بدهید الان می‌رویم و تمام را دست بسته
از کوچه در بسته نزد تو می‌آوریم دسته دسته نذری هم از راه خدمت
از منازل خود حرکت کرده نزول بدر خانه کرده بودند و منتظر حصول
اذن بودند که بمحض اشاره از جانب من در مقام مدافعه برآیند
تمام جمعیت را بتخفیف (?) ملایم از هم تفرقه کرده به یک یک
موافق قصه خاطر آنها جوابی تفقدات میدادم تا متفرق
شدند سکوت این طرف بنیان سکون آنها را
متزلزل ساخته در همان شب فهمیدند که آنچه از روی خود [illegible]

خواهی و خام طمعی پخته بودند همه خام و آخر از این آواز هیچ
آهنگی ساز نشد صبح آن روز چون رای خود را تیره
و مردم را از راه شماتت بر خود خیره و چیره دیدند تعذری که
عذر بود از حرکت ناهنجار شان قبیح تر می‌نمود قدم
معذرت و مغفرت را بواسطه و وسیله دوستان دلیل
پیش گذاردند چنانچه بمقام تادیب و تعریک متبوع و تابع
و مطاع و مطیع آنها برآمدم متحمل جواب
ناصواب آنها نشدم روز دیگر تا شام اوضاع نظمی را
که آنها ضایع کرده بودند در صدد برآمدم و کار را
بر جای خود قرار دادم اما بعد از آنکه این خبر ضایع ذایع
و شایع آمد و آتش این فتنه بخار و خاشاک وجود اشرار و الوار
در روکش از جهال و بختیاری افتاد همگی بهم برآمدند و قدری کارها

در هم و برهم شد که بلطایف الحیل دسته بدسته و طایفه بطایفه را
ساکت کردم و هر یک در مقام خود آرام گرفتند و این در سه ماه
آخر سال پیچی ئیل را بهزار غم و غصه و آزار بپهلوی کارها را داشته
منتظر رسیدن سال آینده بودم که بطور دلخواه بمقصد دفع کید جوران
اشرار را بجا دفع داده آتشی که بدرون قلوب مرد و زن این صفحات افروخته‌اند
اطفای آن را به آب تیغ آبدار چاکران جانفشان دولت ابد آثار قاهره فرو نشانم

در اول سال تخاقوی ئیل که سال دوم جلوس ابد مانوس پادشاه جم جاه
جهانبان پناه روح و روح من یروح فداه بود حواس باطن و ظاهر را
بر قلع و قمع اشرار با جهال و بختیاری جمع در دو سه ماه آخر سال از نو
رفتار و بدی کردار هر یک آنچه نشنیده رفت هرچه از سوابق ایام گفته بودند
وارد شد و بمعاینه مشاهده کردم که این اشرار مجبول بشرارت و مفطور بخباثت‌اند

و بمفاد العادة کالطبیعة الثانیة محال است که دست از سوء اعمال خود بردارند
چنانچه در ماموریت هر یک بهر خدمت امتحانات عدیده شده زمانی که باقرخان
و اسد خان به نیابت بختیاری در آخر سال پیچی ئیل مامور نمودم آنچه از دست
هر یک برآمد از جبر و تعدی و اجحاف بخلاف انصاف با مردم رفتار
کردند اسد خان شبی بدون جهت با اشرار در رکن رشنبیجون بطایفه
عبد الوند آورده و بعد از تصرف مال و اسباب و قتل مردان زنان و دختران
آنها را اسیر کرده در همان شب هفت هشت دختر باکره را که اسیر کرده با چند نفر از
زنان را بهم صورتان خبیث که همراه او بوده بخشیده و بعد چنان اسد خان رعایای
بختیاری را ترسانیده بود که هر وقت تفرقه و تفنگ رو به ده می آورد تمام خانه زن و اهل
و عیال خود را گذارده به بیغولهای کوه و صحرا فراری و متواری میشدند و تا اسد خان در آن ده بود
زن و عیال و اموال آن ده را بهر نحو که دلخواه او بود تصرف میکرد و بهر عمل شنیع و قبیح اقدام مینمود در قطاع طریق مخصوصا برای
حمله بر ایلات از همدان در ماه ارامنه نیز نفرست تمام اشغال قدرت دارند و نیز زحمت بکار تا فرود آمده و بعد از خروج تاریخ

اعمال و شنایع افعال چهار پنج زن را حکم کرده بود که فرجهای آنها را بیرون آورده
بگردن مادیان بسته بود و تماشا می کرد و زمانی در ایام سابقه دو سه نفر از سربازان
فوج سیلاخوری که از پی خدمت با آن سمت رفته بودند بدرخت بسته هر یک را هدف
گلوله کرده هلاک نموده بود سوء اعمال، قرخان و اسد خان آنچه بیان و شنیده
و مشاهده شده از تحریر بنان و خامه خارج و تفصیل هر یک برای تطویل لاعلاج
و هم چنین از ذهاب خان که شمه از احوال او بقاسمت تحریر یافت چنان بد استیلای
او در میان با جلالت بار بود که هر کس لقمه نانی داشت و گوشت سیخی دارایی او
نداشت تمام را تمام کرد و حتی برادر خود را بهوای خیال خام کور کرد و هم چنین آنچه از دست
او برآمد از کشتن و بستن و گرفتن و خراب کردن کوتاهی نمی نمود چون دیدم که هیچ صرفه در فطرت
خبیث آنها تربیت و سیاست موثر نیست از خداوند بی انصاف است و از بلندی طالع فیروزی ساطع حضرت
ظل اللهی روحنا فداه استمداد و همت میخواستم و حواله آن روزی بهم هر یک را فی ساعته دستگیر نموده
غل و زنجیر روانه دربار همایون مدار همایون نمایم تا آنکه پیش از حرکت بسمت بختیاری رسیده بر بود از اسباب خان

و رستم خان با جلال و علی محمد خان بختیاری برادرزاده مغلول و محبوس نمودم از گرفتاری آنها تمام
رعایای چهار لنگ و بختیاری روی کشان نهادن غلغله شادی که از ستمهای آنها در دل داشتند بهلهله
شادی مبدل نموده و مراسم دعاگوئی مراتب اقدس جام را بتقدیم رسانیدند چون اول بهار بود و نوبت
کار غنیمت بختیاری را مصمم و مقصرین را مغلولاً روانه دربار معدلت مدار همایون نمودم

بعد از گرفتاری اسراب خان و رستم خان و علی محمد خان بعزم نظم بختیاری میرفتند در رتق و فتق
سرلک عازم چمن فسیح آباد شده در صدد نظم کار که در سلسله خوانین طایفه چهار لنگ بود برآمدم
و بعد از انتظام تمام در موسم چهار لنگ وارد چمن مزبور شده از هر گوشه دادخواهان از بیداد
اشرار الوار خاصه ... خان و ... خان بلند شد چنانچه هوش و حواس برای من باقی نگذاشته بود
هر یک را بمکافات کردار داشتم در بین این مقدمه معلوم شد که بعد از آنکه حسام الدوله از جانب
سنی الجوانب اولیای دولت قاهره مامور بانتظام محال چهار محال و فریدن و کمره شده نظم بروجرد و صفحات
سرلک و بختیاری هم با درجوع شده این فقره بر درد ما افزود از مظالم آن اشرار الوار در دل بجا

افزود با خود می اندیشیدم که هرگاه خدا نخواسته کارهای این صفحات ناتمام بماند تا ورود
حسام الدوله در نوکری دولت خوب است که هم بلائی از غلبه خصم کمتر شده زنده مانم
که حسام الدوله در نظم ولایات متعلقه بخود هم بی‌خصم میشود از آنجائی که در راه خدمت
دولت قاهره با صدق نیت و قدم پاک و دل صاف اقدام و اهتمام داشتم کاری که یک ماه
کار داشت آرام نگرفتم در دو سه روز بانجام میرساندم و آنچه میرسید پیش آمد از کم و زیاد
داد مظلوم را از ظالم می‌گرفتم و ستمگر را به سزای ستم کش کیفر بسزا میدادم چنانچه
اغلب که قتل پدر و برادر دادخواهان بودند و بتحقیق معلوم می‌شد قاتل را بدست ورثه
مقتول میدادم و بقصاص میرسانیدند که در این بین خبر رسید که خسروخان سرلک که از بدو
خلقت بد فطرتی فطور و رفته رفته از پس بدی کرد و سرانداز در میان طایفه بختیاری
و سرلک بلکه در میان عراق عرق سرکشی را بجائی حرکت داد که کسی را انفعال و منع بخود
نمیدید هر کس که قدم در طریق عدوان می‌نهاد او را مانع میکرد چنانچه در نقطه
فریدن در این صفحات بروجرد با آن قصبات که خدمت اولیای دولت قاهره از

سابق ولاحق ظاهر است خسروخان وار طلب آن همه خام طمعی و خودخواهی او بوده در اول
طلوع آفتاب دولت عظمی خفاش طبیعتان بدنهاد که با او در عربستان هم قدم و هم قسم بودند
خیال خام بار دیگر در دماغ آنها راه یافته خان مزبور را چون بزعم خود هنگامه آرای میدان دیدند
بیدرنگ بعد از تحقیقات باطله روانه این صفحات شده بودند و داد تعدیات تمام کرده بود بعد از
ورود باین خطه خط دایره فرار وسیع کشیده اشرار را دیگر از میان دایره در آورده
آنچه در خاطر داشت ظاهر نماید زمانی در ولایت حویزه بوده هنوز فرصت از ورود حرکت
نکرده بودم آمد و از خارج بر جهود و سرایتگ گذارده به هیچ وجه اعتنائی نکرد که بر وجه کمی دارد
باید اقلاً بنوشته در یولی سر آن را بتت رئیس خود الاصول ها وفق و دعوی دیده است
بهمان غرور که داشت رفته رفته در قلعجات محکمه خود بکار خودسری و بدخیالی خود
محکم نشست و بار دیگر اشرار در بیغوله ها که در مواری و فراری بوده بخیال خودسری
برخاسته و در او جمع آمدند چون در این صفحات با استحکام و با اسم بوده بنای
نفعه بزرگ داشت آنچه از گرفتاری این طایفه در نظرم بود تمام از خاطرم رفت و هم



خود را داخل کرده از پی گرفتاری او برآمدم چون فتح آباد که محل اقامت او بود با قلعه او نزدیک
بود و جمعیت و قشون او در پیرامونم کم و آنچه بود نوکر این ولایت بود تمام را خسروخان
کمین نوکر خود میدانست یک مرتبه اظهار شد که باید در قلعه او رفت و او را گرفت
جواب داده شد وقتی سعید پاشای حاکم کلکلیکان با فوج کمره و غیره بر قلعه او آمد
با پنجاه سوار تفنگ تمام افواج را گرفت و ملبوس فوج را گرفت عورت جمیع را
نیز کنده بواسطه همسایگی با آنها رحم کرده طوری نکرد که با او در افتاده دعوا کرده باشم
که از این قشون کم فایده کم در عالم این قصه مترتب شود اگر شکست بخورم و خطر هم از او قصه
او گذشتم چون استعداد مرا کم دیده خود را در بهبهان که میدانست رفته رفته کمک خود را
موقوف کرده روزها بعزم تاخت گاه اطراف اردو میآمد تا خود از پی استعداد خود هم
سلطان شده وقتی گفته بود که مرا ابتخال پول درراه جمعیت و قشونی است این استعداد
کم چرا گرفتاری او را این جان کرده دادند هوا خواهان او گفته بودند راه دادن آنها
خوب بهتر بود برای شما اسباب و تدارکات که دارند بدست شما افتاده قصه خاطر را طاهر بسازند

جواب او را بقال میمون دانسته وقتی با پنجاه سوار مکمل مسلح بار در آمده یک مرتبه وارد شد
بعد از ملاقات رفت بگوشه از اردو منزل گرفت قشون اردو منحصر بود بسربازهای اسعد الدوله
ولیخان سرتیپ و تمام صدمه خورده او بگفته دشمن او را که می‌شناختند بخیال که در جلال
خسرو پرویز است و در جلادت رستم دستان بود بهر سمتی رو می‌کرد با وسر فرود می‌آوردند
متفرقه اردو داخل نوکر دیوان نبودند در حقیقت نوکر او بودند دیدم که اگر این فقره را
فاش کنم عیب کار فاش خواهد شد قرارش این بود که هر وقت نزد من می‌آمد
سوارهای او با اسب سواری در چادر ایستاده خود او با سلاح حاضر می‌شد حقیقت
هر چند فعلاً این کار درست نمی‌آمد اما از بس کینه او در دلم جا گرفته بود بخلوتیان
خود که جلادت اسمی و رسمی او را نمی‌شناختند گفتم و تا خسرو خان وارد شد او را بگیرید
و چند نفر تفنگدار را آماده قتال و جدال کردم که اگر کسان او بنای دعوا بگذارند در صدد
بر آیم که بهمان قرار که گفته بودم او را گرفتند و همهمه گرفتن او رعب افکن قلوب در اردو
نزدیک شد سوارهای او بنای فرار گذاردند و رفتند بعد از گرفتاری او را با جمعی کثیر از

راهی که بسمت رفت بخود روانه دربار جهانمدار همایون نمودم قریب صد سوار تا دروازه
طهران با پسر او رفته بودند در راه از ترس تخلیص او را بگیرند بلند از اول بروز آن خفه و مهمال
روح العالمین فداه سالها با پسر روانه در حبس مغلول شد

بعد از گرفتاری خسرو خان قدری آسوده گی از کارها حاصل شده مجلس تدبیر
اسد خان و باقر خان که در میدان فدوی دشمن بجهت گفتگوئی رهائی بودند
مغلولاً روانه دربار جهان مدار نمودم بعد از آن بفکر تادیب و تنبیه خواجه خانکان خان
نوکر افتادم خواجه پسر خواجه نظر علی خان بختیاری چهار لنگ است و در میان الوار
حیثیتی رئیس و بزرگ بود پسر او خواجه عباس خان ادعای تمام بختیاری هفت و چهار لنگ
که مرحوم معتمد الدوله بعد از ناسازگاریهای او او را کشت و بسزای خود رسانید
خانکان خان هم اگرچه برادر کوچک او بود اما در فن دو بهره یکی با خواجه عباس خان
برابری داشت در قلعه موسوم بقلعه بهوای خود سر افتاده هرچه او را نصیحت می‌کردند

سو دمی بخشیده تا شبی غفلتاً با صد نفر سرباز و دویست سوار و یک عراده توپ از عباس آباد
که تا قلعه او یازده فرسخ می‌شود همه راه کوه است و سخت حرکت کرده چون حرکت توپ
و سرباز دیر شد خود با سوار پیش افتاده طلوع صبح در قلعه او را احاطه کرده او خود مستعد
و تهیه کارش را همه وقت داشته است مشغول قلعه‌داری شده چون قلعه بسیار محکم بود در
بیرون قلعه هم سه یکه برج که هر یک قلعه مانندی بود و اطرافش خندق درست کرده بود و صد تفنگچی
مضبوط داشت و خود قلعه هم در بلندی واقع شده بود که بعد از گرفتن این برجها باید حرکت
بقلعه کرد و دیوار قلعه چنان عریض و محکم کار کرده بودند که بعد از گرفتن پانصد عمله در
چهار روز یک طرف قلعه را درست نتوانستند خراب کرد خلاصه باطر
اطراف قلعه را داشته تا توپ و سرباز رسید هر چه توپ بقلعه بستند قلعه را می‌گرفت
یا می‌گذشت یا پایین می‌خورد بعد از آنکه از توپ مأیوس شده عصر شنبه نزدیک شام
لابد حکم یورش کرده این صد نفر سرباز یورش بقلعه برده تا برجها را گرفتند
پنج شش نفر کشته شدند بعد یورش بقلعه برده در حرکت اول پنجاه نفر سرباز افتادند

که دوازده نفر بهمان جا تسلیم شدند با این احوال سرباز نگاه نکرده رو بقلعه حرکت کرده
جوادخان سرهنگ بهمان جا تیر گلوله خورده با وجود افتادن سرهنگ و تیر خوردن
نایب توپخانه سرباز و سوار را عقب نکرده قهراً قلعه را گرفته خانجان خان هوبر را از پشت قلعه
از دیوار انداخته در رفت و جمعی از تفنگچیان دستگیر گرفتار گشته قلعه او را با خاک
یکسان کردم و اشخاصی که مرتکب جسارت شده بودند جمعی را آنجا گردن زده مراجعت بعباس
آباد نمودم و آن صفحات را نظم کامل داده و چند نفر دیگر را قید فرستادن بدربار همایون
بودند تمام را محبوس کرده قلعه که قابل بود کوبیده و نظم تمام طایفه را داده سوای
طایفه تفنگچی که اینک اردوی سرکار شاهزاده از دو شیر بیرزار رسید آدمی نزد سهام
فرستادم در حق تمام سهام و مقدمه این صفحه را قرین نظام آورده شما باید سه روز بما زود جهت
عباس آباد توقف نکنید از این فقره سهام الدوله بر آشفته شده بود با اینکه وارد دارد دوی
عباس آباد شد چون نظم کار ما را دید فهمید در تنظیم و تنسیق او در این جا کار نمی‌خورد اگر
زیاده روی کند خود را تفضیح کرده است از آنجا برگشت در آن عزت همه هم

احکام مطاع رسیده که ولایات تحت اختیار من صاحب منظم داد این ستم را ندارد و کاری
نمانده است چون اغتشاش لرستان و عربستان زیاد شده نظام ناظم و جهانم هم مشغول خود را
منتظر سرنوشت زده است با صدور این حکم و نظام کار مکدر از زرع الآن حرکت کرده روبرو
که اول خاک لرستان است نمود گفتگوئی که خیابین من داده وادار تعلیم و تادیب کردم و صرف زدم
و چرا این همه قشون و جمعیت دولت را به آشتی و برابری دزد کمره و فریدن و چهار محال معطل کردی
زیادت است حاجت تحریر این مقام نیست این بود که بعد از رفتن عربستان همیشه در صدد خرابی
کار من بود تا اینکه کار خود او خراب شده و خدمات محوله باو بعهده این کمترین شده برجوع و عوض آمد

در زمان توقف در چمن علی آباد آنچه از گرفتن و بستن اشرار و استرداد اموال منهوبه و دلفان
مال و قصاص جنایات و سزا و جزای ارباب جنایات و تنظیم مهمات و تعزیر طغاة و ذیر
عصاة آنچه لازم بود با عزمی جازم اقدام و اهتمام کردم کار بجایی ناتمام بود حکایت طایفه
بسحاق بود این طایفه از جمله طایفه معظم بختیاری و در این چند سال اغتشاش بطور جری

وجسور شده بعضی هر یک در سوراخ کوه با بر نشیمن خود و بعضی موش بعضی پلنگ جسور شده
در شاهراهات جبال خود سر بکشی پرداخته و از طرف جور و ستم را بنفوس و دماء و آشنا و بیگانه
با آبادی و ویرانه فرو برده و در عوض چهارده سال کسی دلاوری منظور ایشان ظلم آنها را نکرده
سال بسال که از گریز اعراب عربستان در فصل بهار و تابستان به ییلاقات خود منتقل
سنگاک فریدن و کمره و بابر عراق بیرون می‌آیند بساط جور و ستم را از سال گذشته وسیع
گسترانیده و در هر جنگ و دنگ و خرق و حرق عرض و نفوس از ناب دزدی و سرقه
و ده داد بیداد و زار دسیدارند و دولو رسی نبود که بداد یکی از مظلومین برسد تا آنکه در سنوح
سانحه کبری لیحمی بانف ذوریحا لله از محل نشیمن حرکت کرده باطراف و اکناف دست
تطاول و چپاول را دراز کرده آنچه بدست آنها می‌آید بدامان بی شرمی خود میکشند
و با آنکه صاحب مال بحفظ جان خود و عیال راضی شده خود را بکنار میکشیدند و در صدد
منع و دفع و رفع اختیاراً و اضطراراً بر نمی‌آیند این طایفه خدا ناشناس از خدا
نترسیده نکرده بعد از نهب اموال و اراقت دماء و نفوس اهل و عیال مسلمانان

بی‌گناه اقدام کرده چنانچه در یکی از دهات چاپق موسوم به کهکلات از قراری که خود
فضلاء و مجتهدین علماء دار الطلاقه تقریر کردند چهل و پنج نفر زن و مرد را کشته بعضی اطفال
بی‌گناه را به زخم شمشیر و لگد به هلاکت رسانیده‌اند چنان طایفه قسی القلب متقلب متغلب به درجه
فایق می‌آیند به همان طور که لایق نفوس شریره و سریره خبیثه آنها بود اقدام می‌کردند چون
زمان توقف سال تخاقوی ئیل در عباس آباد کار بسیار بود و تا مقدمات نظم را مرتب نمی‌ساخت
نمی‌توانست که دیگر از آن طایفه خبیثه پرداخت از نظم امورات متقدمه و آمدن سهام الدوله
و روانه شدن او به برستان کار عقب افتاد و دفعه دیگر که از آنها آمدم وقتی بود که طایفه ریگی مراجعت
در حرکت آمده کار از موقع گذشته بود بعضی دلایل که لازم که شبی از چشمه شاه آباد حرکت
کرده صبح آن روز به محل نشیمن آن طایفه ضاله رسیدم سرباز و توپخانه را برای گرفتن سر راه
طایفات کهکی بعضی از جهت راه دور بود دیر رسیدند سواری هم بعضی اغلب در راه مانده بعضی خود
با چند سواری میان طایفه رسیدم که از هر طرف کوچ کرده رو به کوه و راههای سخت و صعب آورده
و آنچه سوار کار آمدنی بود با رزمیدان مقاتلت و مقابلت گشته از صبح تا قریب بغروب زد و خورد با آنها کرده

محمد صالح جایی اتفاق افتاده بود با بلدی سرمارا لشکرکشی و جلو را سوار سرباز و سوار هم
بسیار دیر رسید خود با معدودی در جلو بودم و گرنه ایستاده‌ای که چهار نفر تفنگدار از عقب در
همان جا کشته گشته، پنج نفر سوار قلیل نوکری ماندند به همه جهت دوازده نفر بعضی ایستاده که بعضی
تا ظهر در عقب هم علامت رسیدن سرباز ظاهر شده شکست به این طایفه خبیثه افتاده هفتاد و
هشت نفر کشته و گرفتار گشتند و آنچه توانستم از گاو و گوسفند آنها برگردانیده و اغلب جماعت
فرار با شمخات جبال پناه بردند چون راهها را در دارند از بس صعب و سخت است عبور سوار
و قشون متعذر بلکه محال است صدمه در این سال به آنها وارد آمده و تنبیه کرده آنچه از
اموال منهوبه آنها که عوض سرقت و غارت که از رعایای کرمان و کلپ لکها کرده بودند
تمام را به آنها دادم و نوشته گرفتم و چون فصل خریف رسیده و توقف در ییلاقات ممکن نشد
مراجعت به بروجرد کرده تا تمامی دیگر کار بختیاری و طایفه جات بیرانوند امسال حمل نمودم
روز پنجم شهر ذی‌حجه الحرام وارد بروجرد شده روز عید حکم همایون زیارت شد که باید
بکلیه لکها رفته رفع فتنه الوار اینجا و خوانین را تنبیه و فوج سیلاخوری را با هر قدر جمعیتی

که سپهسالار بحرازاید با صفهان نفرستند بدون توقف حکم احضار فوج را نموده که در ده
روز در چاپوچ حاضر باشند وخود روز یازدهم بیرون آمده بگلپایگان رفته الوار طرف مقابل
باشند نموده و سه نفر از بزرگ سبب نشسته بعد آنهارا بیرون آورده امر محمد رحیم خان را
منتظم کرده و ایلخوانین رحیم علی بیخوان را بشغل فرستاده وضامن ایالت شده بعد
خود محمد رحیم خان حاکم هم قبول کرد و بقیه امر آنهارا منقح چون آخر سال بود زیادی پاییز شده
لابد مالیات بی سوخت بهمین قدر قناعت نموده از اصفهان را هم دستخط انقلاب سید اسدالله
که بعد از آن قدر آمده بود دیگر به لرستان رفتم و از مراجعت پاشا بی منقح بهمراهی کسان خود
باصفهان فرستاده مراجعت بکاپیچ منقح سرباز حاضر بعد سان دیده با سربست سوار بهمراهی
ولیخان سرتیپ و محمد امین سلطان که از دربار معدلت مدار بجهت دیدن سان سرباز آمده بود
روانه اصفهان منقح و خود مراجعت بروجرد منقح زمستان را توقف در بروجرد منقح شب عید
فرمان همایون رسید که گلپایگان و خوانسار ضمیمه حکومت بروجرد مرحمت بکمرانی کارشده
و برادرم میرزا زرا بنیابت فرستاده و خود بجهت رفع شر جابر بن حمزه که مدتی در این خیال بودم



سرکشی به ملک خود در همدان نموده و حاجی را همراه برده از آنجا بدون هیچ توقف در گرفته
به تبریز فرستادم و از آنجا مراجعت نموده بگلپایگان و خوانسار رو و امورات آنجا را منظم نموده
در این مدت که گلپایگان بودم امورات آنجا منظم و از احدی خلاف سرنزده فقط ایلات
اگرچه خودسواری دیگران بود ولی کسانش همه در دادن مالیات و رفتار با هم دیگر مخصوصاً نزاع
داشته خلافی نکردند و خوانسار بنا باری که گذاشته رعایا متفرق شده بعد رو بوطن خود نموده
بجهت زیارت حاجی همایون پیشخدمت از گلپایگان به نیزار رفته و از مراجعت زیاده از اندازه
مسلط نیم بیان هم قطارزاران سرطنه بهم صلح نموده خدمات منظم فریدن هم علاوه مرحمت
محول به رجوع حکمرانی شده از بهر خصوص صلح نموده چون چند قلعه از سرلک در نزدیک گلپایگان بود
که مأمن اشرار بود و دریاسک بیت مدبار معدلت مدار آورده بعد حسب الحکم همایون در روز
در همدان توقف نموده آن قلعه‌جات را خراب کرده و از آنجا بسر گلپایگان و خوانسار
و از آنجا بفریدن چهار قلعه معتبر از بختیاری که سال گذشته سهم الدوله نتوانسته بود بگیرد
معه شجیع خان با دو فوج مأمور شده بود نتوانسته بود بگیرد بااهمال کرده بعد گرفته همه را خراب

کرده خود در دزدار توقف نموده که هوا اندکی باعتدال آید از کثرت چنان برف آمده در عرض
شب و روز قریب دو ذرع برف در زمین بارش نمود بحکم همایون در این منزل رسید که امورات
فریدن را سر و صورت داده زود بمراجعت بلرستان و عربستان باید کرد قرار امورات آنجا را
داده در آن هوا حرکت کرده در یک و نیم فرسخی خوانسار برف و کولاک زیاد برگرده توپ و سرباز
زیر برف مانده خوانسار بهاران و مردم بیرون آمده بعضی همه بشوق و دعاگوئی دولت سلطانی
سرباز و توپ را از زیر برف بیرون آورده هرکس یک سرباز خانه خود برده مشغول توجه و معالجه
بعضی هفت هشت سرباز و سوار ضایع شده و نفر و دو از اینها چون حکم شده بود که یک فوج
جدید از بروجرد گرفته شود که با خود بعربستان ببرم اگرچه این امر بنهایت صعوبت بلکه اعتقاد خودم
هم این بود که لابد آنجا یا از طلا تاری را باید خواهد شد و ولایات شکسته خواهد شد محض اطاعت حکم
همایون ابلاغ حکم را به میرزا ابوطالب پیشکار خود نمودم و از روز ابلاغ حکم تا روزیکه وارد بروجرد
شدم بیست و دو روز شده بود در این بیست و دو روز هشتصد نفر سرباز جوان خوب گرفته حاضر
کرده بود با لباس و رخت روز ورود باستقبال آورده طرف آنست که خلاف عقیده خود همه مردم

شکر و راضی بودند و اظهار امتنان میکردند ده روز در بروجرد توقف
نموده با سرباز و سوار رو بلرستان و عربستان حرکت کردم

بتاریخ هفدهم شهر ربیع الاول مطابق ایت ئیل سنه ۱۲۶۷ خلعت آفتاب طلعت با منشور
همایون که ایالت عربستان و لرستان را ضمیمه بروجرد فرموده بودند شرف وصول و عز
نزول ارزانی داشت پس از زیارت و تقدیم مراسم شکرگذاری تدارک اسباب
سفر نموده در روز دویم شهر ربیع الثانی حرکت از بروجرد کرده بمنزل زازان که رسیدیم
سه روز متعاقب برف آمد بنحوی که گردنه زازان که برف گرفته بود توپها زیر برف مانده
توقف کرده بمشقت بسیار توپها را از برف بیرون آورده بعد از سه روز حرکت کرده
وارد خرم آباد شده جهانگیرخان پسر حسام الدوله با کل صاحب منصبان و سرباز استقبال
نموده اهل شهر اظهار نارضائی زیاد از تعدی نوکرهای دیوان نموده عرض رسیدن
منزل صاحب منصبان را خواسته قدغن کرده که سرباز در خانه و شهر بماند و منزل

داشته باشد کلا بیرون بروند در بیرون اردو زده در چادر شب بمانند روز دیگر در گلستان آن
سرباز کلیه لکان را دیده مرخص خانه نموده و روز دیگر سرباز کمره را دیده مامور توقف
لرستان نموده و امورات شهر را رسیدگی نموده نایب گذاشته حرکت از خرم آباد نمود
تا روز ورود چابدره چون رودخانه طغیان داشت و بجهة صعوبت راه توپها را از جهت آب
بیاورند نصف شب بود که از رودخانه رسیدند خود ایستاده تا کل سرباز را به ترک
سوار داده از آب گذرانده و توپها را گذرانده بجابدره منزل کردند سه روز توقف کرده
نواب ایلدرم میرزا را به پیشکاری عبدالله خان مامور بحکومت لرستان نموده و فوج کره
و دویست سوار و دو عراده توپ همراه کرده که بصیمره بروند و خود حرکت کرده
روز بیست و سیم وارد دزفول شده مشیر الدوله در صالح آباد استقبال نموده تا نصف
شب همراه بوده آنچه صلاح و صواب بود بیان کرده روز ورود حسام الدوله
با کل نوکر دیوانی و اهل ملک استقبال نموده و ساعت ورود آنچه لازمه احترام بود
از طرفین عمل آمده بعد از توقف چند روز حسام الدوله را با احترام تمام مرخص

زیارت آستان همایون نموده و مشیر الدوله را که مامور تعیین سرحد بود روانه محمره
برود و خود چند روز رسیدگی بامورات دزفول نموده حرکت بسمت شوشتر کرده چون پل شوشتر
خراب شده بود هر روز در کنار آب مانده با کلک جمیع اردو از آب گذشته ده روز در شوشتر
توقف نموده حاجی حسین خان را بجهة بستن پل گذاشته چون سرحدداران روی محمره آمده
بودند بجهة تعیین حد و سرحد صلاح در آن دیده تا بودن آنها در محمره توقف شود حرکت بسمت اهواز
نموده و مشیرالدوله را از حرکت خود اخبار نموده ده روز در اهواز توقف نموده شیخ جعب
رامهرمز کل آمده همگی را امیدوار نموده از آنجا بکشتی از آب کارون گذشته بجزیره رفته
در کنار نهر هاشم توقف نموده رسیده کلکها رجوره نموده دستورالعمل بستن سد را
که باسم همایون سلطانی بسته شود داده چون آمدن مشیرالدوله طول کشیده بود مجددا
حرکت باهواز نموده در منزل ویس آدم از نزد مشیرالدوله رسیده که بزودی مراجعت خواهند
کرد حرکت را موقوف و چند روزی توقف نموده تا مامورین دولت روس و انگلیس همه
مشیرالدوله بعد در این منزل رسیدند از استقبال و مهمانداری آنچه لازمه مهربانی بود

بعد از آنجا مراجعت به قزوین نموده شیرالدوله هم با شیخ جعفر محمره در قزوین رسیده
تعیین سرحددار محمره نموده و قرار امورات آنجا را داده چون مژده تشریف فرمائی موکب
همایون به بروجرد رسیده بود ابراهیم میرزا را به نیابت حکومت عربستان تعیین کرده
و خود حرکت کرده در منزل آب سرد چون حرکات نصیر خان جودکی در این مدت از
راه زنی و یاغی گری و احکام و باج گرفتن از قوافل چنانچه کرایه مال از دزفول تا بروجرد
به هفت تومان و هشت تومان ممکن نمیشد بعض در ورود منزل آب سرد نصیر خان را گرفته
زنجیر نموده برادرش را تو شمال طایفه کرده و الوار خرم آباد شده قرار امورات لرستان را
داده نواب ایلدرم میرزا را حکم نموده میان دلفان و سلسله برده در صحنه باشد و سواری در
خرم آباد گذاشته به تعجیل حرکت به بروجرد نموده چون حسب الحکم همایون مقرر بود سرباز
از بیرانوند گرفته شود از دزفول ابلاغ حکم همایون به طایفه شده بود در منزل [illegible]
سرباز آراسته که حاضر بود سان دیده قدغن کرده که بلا توقف به بروجرد بیاید که در جنگی
مبارک همایون آن را ببینند و خود به بروجرد رفته شرفیاب خاکپای مبارک همایون گشته

اوقاتی که اردوی همایون سلطانی در بروجرد تشریف داشتند اهالی بیرسن و بهاروند
و کرمانشاه از ظلم و تعدی و غارت جماعت دلفان شکایت کرده حسب الحکم همایون مقرر شد
که روی بیرانوند طایفه گرفته شود هر چند عرض کردم که حال موقع نیست در بیرانوند خودم این امر
سنجیده دیر شود میرزا نقی خان قبول نکرده حکم نمود حکماً باید گرفته شود حسب الحکم
با ایلدرم میرزا ابلاغ حکم نموده او هم جمعی از رؤسای آنها را که هیچ وقت ممکن نبود که
جمع شوند حاضر نموده گرفته در کمره خبر رسید به عرض رساندم حکم شد که بنویسم آنها را که
مستحق قتل هستند به جهت عبرت دیگران گردن بزنند سه نفر را که مستوجب قتل بودند حسب الحکم
نوشتم عبدالله خان سرهنگ رئیس که گویا به جهت طمع در حکم تأخیر انداخته به جهت اختلاف
میان سه بازکره و سرهنگ جدید داشتی دو صاحب منصبان با ارشادی در میان
بعد آنچه سه طوایف محرک آن مجبور شده گشته و جمعی هم از طایفه حکومت
از اردوی همایون از راه مربوط آنها داشتند و لشکر را فوری کرده بود
سلسله و دلفان اجماع کرده در اردوی ایلدرم میرزا را می‌گیرند سرباز در جنگ

سستی کرده بلکه هیچ جنگ کرده توپچی هم یک نفر در سر توپ کشته شده بعد را چه کرده
توپ ینداخته آخر اهل اردو را بیجا کرده محبوسین را می گیرند و میروند از یک دسته سوار
سیلاخوری که نزد ایلدرم میرزا گذاشته بودم با سوار عربها و دو توپچی هفت نفر کشته می شود در جنگ
و از فوج کمره یک نفر زخم دار می شود بعد از مراجعت آنها فوج کمره هم بی رخصتی حرکت کرده متفرق
می شوند هاشم خان سرهنگ با این فتح نمایان ایلدرم میرزا را تنها گذاشته به بروجرد آمد
چون جمعیتی در بروجرد نبود که فوراً بشود حرکت کرد چند روز توقف نمود ایلدرم میرزا هم
از لرستان شکسته و پریشان وارد بروجرد شد پسرهای نصیرخان خود که صدمه پریشان در جنگ بود
بعد از این مقدمه غافل بیک و سیزده نفر عموی خود را در پیش نعمه طایفه کرده بودم کشته طایفه را
صاحب می شوند طایفه سگوند هم که دایم به سرکشی عادت داشتند جمعیتی جمع نموده بلوک
خالصه را غارت می کنند با این اوضاع چون تخت بند سلطانی تعیین بعد فوج
سربند را با دو عراده توپ و سواران با جلال برداشته رو به لرستان حرکت نمودیم
بمحض رسیدن ملک جمعیت حضرات متفرق شده همه از در عذرخواهی درآمده تقصیرات را

کردن عبدالله خان پیشکار گذاشته و من هم محض امیدواری مردم عبدالله خان را تنبیه کرده
و بخواهش خوانین ایلدرم میرزا را با قلیل سواری فرستاده مشغول وصول مالیات باشند
ولی از آنجائی که منظورشان دفع الوقت بود مالیات نمی دادند و من خود این فقره را میدانستم نتیجه
کار مدارا می کردم و هرزگی الوار از حد گذشته از گرفتن راهها و دزدی و آدمکشی و غارت بعد دیگر
و جواب کردن محصلین ایلدرم میرزا اگرچه میان آنها بود ولی در واقع محبوس آنها بود ایلدرم میرزا
خواسته که بنای حرکت بگذارد سر بگذارم در این مدت توقف خرم آباد چون در تنگ بود خرم آباد
بالا افتاده دامن کوهی و آبی که از زیر قلعه و بالا میجوشد نهر می شود همه خانهای شهری
بی آب بودند و آن آب هم که بجهت بسیار بد آب است اغلب اوقات ناخوشی در شهر پیدا شده بود
علامت شهر قدیمی در پهلوی کوه مشاهده کردم معلوم شد که ایام قدیم هم آب شهر را از رودخانه
می آورده اند از سنگ رباطه قریب یک فرسخ دهم شهر می شود نهری درآورده بعضی جاها را
و سنگ و ساروج بسته بعضی جاهای کوه را شکسته در مدت دو ماه توقف خرم آباد نهر را بشهر رسانده
که جمیع خانهای شهر سیراب اغلب خانها باغچه گذاشته آب گوارای بسیار خوب

و از وقتی که این آب بشهر رسیده در هوای شهر تخفیف ناخوشی آن قدر کلی کرده دایم
که تا بحال صد خانه زیادتر بجهت این آب زیاد کرده اند از نو باغچه های خوب انداخته اند
قیمت خانه ها بالمضاعف ترقی کرده همه مردم مشغول دعاگوئی دوام دولت جاوید مدت
سلطانی روحی و روح العالمین فداه گردیده در این بین چاپاری از دربار معدلت مدار
رسیده حکم همایون را رسانید حسب الحکم میرزا تقی خان از صدارت معزول است
بعد از این خبر الوار را تصورات دیگر شده مخالفت را آشکار کرده سکوند طایفه
جودکی را با خود یکی کرده دو کوچه حضرات دلفان و سلسله متفقا رو بگرمسیر
رفتند چون کار از مدارا گذشته بود ایلدرم میرزا را در خرم آباد گذاشته بمحض رسیدن
فوج ولی خان و سوار عسگر خان پشتکوهی حرکت بگرمسیر مخالفین کرده خود
حرکت کرده بعد از آنکه سرباز ولی خان سرتیپ بخرم آباد رسید با وجود آنکه
تازه از فارس برگشته بود و اغلب سرباز ناخوش بود بمحض رسیدن حکم دولتی
بمأموریت لرستان فوراً با سرباز رسیدند و عسگر خان هم از پشتکوه با دویست سوار



آمده صد سوار غیر دیوانی از بختیاری ها رسیدند ایلدرم میرزا با این جمعیت
حرکت کرده در طرهان توقف نموده ارسال و رسول با مخالفین نموده هرچه
کرده بود اصرار آنها در مخالفت زیاده شده غافل یک شب از یازده فرسخی
راه بر سر آنها شبیخون آورده جنگ درگرفته بعضی مردان خان رئیس دلفان
مومیوند بود با چند نفر از کسان خود کشته میشوند و موسی خان چگنی رئیس
اشرار و دزد لرستان شجاعت او ضرب المثل بود کشته میشود باقی کلا متفرق میشوند
و لرستان از ایشان میگیرد این اخبار در دالپری پشتکوه در عقب سکوند رفته بودم
بمن رسید وقتی که عزم نموده بودم از راه صیمره بلرستان بیایم فسخ عزیمت
نموده و با ایلدرم میرزا و موسی خان یاور برادر ولی خان و دیگر صاحب منصبان و عسگرخان
والی پشتکوهی سرتیپ همه خلعت فرستاده و جوادخان سرهنگ را
با فوج جدید سیلاخوری و صد سوار از اینجا بلرستان نزد ایلدرم میرزا فرستاده
که قلع ماده اشرار کلاً بشود حضرات لرستانی بعد از این شکست دوباره جمعیت

خود را جمع نموده بمحمره می‌روند اینجا خالصه را غارت کرده چند نفر از رعایای
آنجا را کشته متعه جدال بعد از ایلدرم میرزا خبر رسیده که اگرچه در فوج همراه آنها
اما جمعیت لرستانی زیاده از شش هفت هزار است همه یک دل و یک جهت تکلیف جهت
فرار ده هزار تفنگچی و سوار از طوایف بختیاری هفت لنگ و چهار لنگ و بسیجی با جنبشان و
جعفرقلی خان بهمراهی محمد رحیم خان مامور کردم بمحمره و با ایلدرم میرزا هم حکم کرده
از آن طرف بی یه ایلدرم میرزا زودتر رسیده بجنگ در گرفته بود در نتیجه بعد از دو روز
از طرفین غالب و مغلوب معلوم نشده محمد رحیم خان در بین جنگ رسیده که از پل
کاویشان از رودخانه گذشته بعد ایلدرم میرزا و سوار که رسیدن محمد رحیم خان را می‌بینند
سوار و سرباز یک دفعه یاتب زده و به بخت بلند سلطانی یک نفر را آب برده بود
گذشته شکست درستی بمخالفین داده جمعی دستگیر و جمعی کشته بامره سک جمعیت آنها
از هم پاشیده هر یک بجای گریزان شدند و چار جمعی متوسل محمد رحیم خان شده
و جمعی بخود ایلدرم میرزا پناه برده ولایت امن و امان گشته بعد از آنکه سربازهای

نصیرخان خود که با سکونه اتفاق کرده بی خبر کوچیده نصف بسمت قیلاب حرکت
کردند و نصف بسمت پشتکوه سر راه را گرفته در قافله را زده قصبه و چپاول را
گرفته مخالفت را آشکار کرده جلال الدین میرزا پسر حسام السلطنه که نایب الایاله بود با
دویست سرباز و صد سوار در شکره جماعت دیرکوند هم با سکونه رفاقت کرده در میان
دره در راه آنها را گرفته و جنس دیوانی هر چه در قیلاب بود ضبط کرده و بنای تعرض
بدهات دزفول گذاشته و سوارشان تا پل تنگ آمده که جلو راه را بگیرند این اخبار در جایدر
رسیده دو روز توقف در جایدر منتظر سیورسات لشکر را اذیت کرده در راه هیچ جا سیورسات
نبود و طوایف کلا یاغی و از دزفول هم ممکن نبود سیورسات برسانند و نصیرخان خود که
در پیرپاشی [illegible] شدند در جایدر بیجا زیر اعمال [illegible] خود گرفتار گشت [illegible]
با سرباز [illegible] بسمت پشتکوه بسر طایفه پشتکوه [illegible] فرستاده و محمد رحیم خان
قوچ [illegible] با دویست سوار بطور ایلغار بقیلاب فرستاده که با جلال الدین میرزا و سربازان
مامور آنجا را متفرق نکرده اند برسد و پیش از رسیدن محمد رحیم خان جلال الدین میرزا که

که خلف رشید حسام السلطنه و در گریختن میراث پدر برده بعد طاقت نیاورده
از راه دیگر با حال فلاکت بدون جنگ و جدال قبض گرفتن اطراف و صدای
لری کردن فراراً وارد دارالدوله شده و محمد رحیم خان با برادران بختیاری در قیلاب بحضرات
سکوند رسیده زد و خورد کرده آخر شکست یافته خود بکوه میگشتند محمد رحیم خان خانزاد را
به بریدن گوش گوشمالی داده اسب ردیوانی آنچه مانده بود ضبط کرده بهمین قدر کفایت
نموده وارد هم پشت سر بفاصله دو روز بقیلاب رسیده محمد رحیم خان با طوایف خدمت
کرده بعد باستقبال آمده وارد قیلاب شده قبض منزل رسیدن با وجود گرمسیر و خوشی هوا
فوراً انقلابی در هوا بهم رسیده باد و ابر غلیظ برو بنای بارش و تگرگ شده در مدت
پنج دقیقه از اطراف سیل سرازیر شده رو باردو و تگرگ متصل میبارید بدرشتی گردوئی
سیل اردو را احاطه کرده و رودخانه رو سرازیر داده که گذاشته جمیع اردو مال و بنه را گذاشته
رو بکوه کردند که جائی بیرون برند و خود خواستم بیرون بروم در سیل فرو رفتم تا گرد از جدی
از این جمعیت بفریاد رسیده تا لنگه فراشی یابوئی با جان و بدبختی نده و مرا از سیل بیرون

آورده روی یابو انداخت خواستم یابو را حرکت بدهم معلوم شد یابو بسته است
بهر طریق بود از سیل بیرون جسته کل چادرها زیر سیل ماندند اغلب اوضاع و اسباب در دم
سیل برده هفت هشت هزار تومان خسارت بهم آن شب هر کس در گوشه خزیدند خود با
چند سوار تا صبح بقراولی و کشیک اردو قیام نموده روز دیگر اردو را از آنجا حرکت
داده جای شایسته اردو زده و جمعیت سردیرکوند و سکوند فرستاده و عبدالله خان را
از آن منزل مامور کرده بدزفول که با فوج سیلاخوری جدید و جولفا خان سرهنگ کمک
میرزا عبدالغنی رفته باشند و با تفصیل رود در قیلاب توقف کرده در این روزها بسجرده عقب
کسیر آفتاب ندید آن هم ساعتی بعد خبر آوردند نشان و خلعت همایون میرسد
در ساعت آفتاب بود که استقبال خلعت همایون نموده و نشان همایون را با جبه
رفتی زر بر کل مردم خوانده که مرحمت لقب احتشام الدوله شده بود و امورات
بالاگریوه را مضبوط نموده و مقصرین را پاره گذشت و پاره تنبیه نموده چون عمده
طایفه سکوند در پشتکوه بود و اعراب بنی لام احتمال کلی میرفت که کمک بدهند و ارغا خان

والی اطمینان نمود حرکت بسمت پشتکوه نموده قبل از رسیدن من عبدالله خان و جواد خان
قلعه سو که قلعه خداآفرین و جائی بآن محکمی در کمال این صفات نبود بغلبه از دست سکونه گرفته
بودند و سکونه را از کوه دست بریده صحرائی شده بودند از آن طرف هم فوج برانند و میرزا عبدالعزیز
جنگ محکمی کرده شکست داده بودند و آنها را بسمت عثمان بنی لام رفته وقتی که از آب گذشته
آدم درست نزد مشایخ بنی لام فرستاده و آدمی هم نزد سرحدداران رومی در بارهٔ آنها بودند
فرستاده که کریچه تو را راه نمیدهیم و من لابد تعاقب خواهم آمد حسینقلی خان بختیاری هم با
دویست سوار در این منزل رسید سواران عرب آل کثیر هم با پانصد سوار در این منزل
با سوار تفنگچی کهنه زلو ابراهیم میرزا نایب الحکومه عربستان فرستاده بود رسیدند بجهة
رسیدن اخبار خارجی چند روز در قلعه سو توقف نمود مشایخ بنی لام کس بخود را
باو کرده فرستاده بودند نوشته بودند ما رعیت دولت ایران بوده ایم همیشه دیگر
مخالفت نخواهیم کرد ما هم جمعیت خود را حاضر کرده ایم بهر جا مأمور باشیم اطاعت
خواهیم نمود سرعسکر بغداد هم جواب نوشته بود ولی آدمی فرستاده بود که من هرگز مخالفتی

آن طرف را راه نمیدهیم از آنجا یکسره رانده بدال پری حضرات سکونه چاره را منحصر
بخدمت دیده ملتجی به محمد رحیم خان قاجار شده با زن و بچه سرتونچانه آمده با وجود اینکه همه
مال و دولت آنها در دست بود گذشت کرده و امر آنها را مضبوط نمود چون کار لرستان
هنوز قوامی نگرفته بود هولاکو خان را با فوجش از آنجا مأمور نزد ایلدرم میرزا نموده
و سالار سرباز بیرانوند را دیده بهمراه خود مراجعت بدزفول نمودم

چون در این مدت جلو الوار بنوعی گرفته شده بود که احدی را دسترس بدزدی و شیوه های
قدیم نبوده بخصوص بختیاری سابق بر این هر یک محکمه دزدی برای خود داشته اند که از بهبهان الی
و غارت و دزدی ممکن بوده مرکز دزدها درز متحصن میشدند چنانچه اسد خان بختیاری در زمان شاهزاده
محمد علی میرزای مرحوم در درز متحصن بود از آنکه گرفتن درز ممکن نشده خود شاهزاده مرحوم تنها
بالا رفته او را اطمینان داده پائین آورده و باین واسطه شهرت تمام بهم رسانده و در این وقت روز
افزون از سطوت و قدرت سلطانی هر سواری را قدرت از آن بالا رفت که در گرفتن این

این قلعه‌جات و دزها نگذارد جعفرقلی خان پسر خان ایجی رسوم پدرش را کرده
انچه از هرزه گی توانسته کرده بود و در دز که یک منزلی بوشهر است متحصن بود حسام الدوله
هم جمعیتی بسرش فرستاده شکست خورده بود در این واسطه نزدیک پیدا کرده با رسیدن این
چاکر چاره بجز آمدن ندیده لابد از قلعه پایین آمده بتوسط جناب شیخ جعفر مجتهد جناب حسام الدوله
از گذشته او گذشته و دز را متصرف شده مستحفظ نشانده تا حالی بار امیر حرکت میکردند
گویا از امنیت و آسایش بتنگ آمده دل تنگ گشته با هم نشسته هم شور و صلاح گشته
اتفاق بر مخالفت نموده چون از این دز مأیوس بودند دزی دیگر که پنج فرسخ در طول متعلق
به چهارلنگ بختیاری است او را اختیار برای مأمن خود کرده در این خیالات حضرات را
هم ناخوشی صعب رو داده و جمعی از سیاه رعیت هم زیاده و این ناخوشی را حضرات آمد
کار خود دانسته محمد علی خان چهارلنگ را از شهر بیرون کرده رو بدز فرستادند همین که قدری
بحال آمده این مقدمه را شنیده فوراً جعفرقلی خان و خان بابا خان و آقا اصلان را
گرفته مجال بیرون آمدن نداده جمعیتی بسر محمد علی خان فرستاده او در دز طاقت نیاورده

رو به ییلاق گریزان گشته سر باری در دز مستحفظ گذاشته بعد از مدتی در ییلاق
بود و محمد علی خان از بی راهه خودی بدز انداخته مستحفظین خان بابا را گرفته از اق چین
کرده دز را صاحب. این خبر که ببوشهر رسید فوراً ابراهیم میرزا با فوج حرکت کرده
رو بدز میرود با وجودی که … صد نفر لشکر داشته در سه روز دز با آن عظمت را فورا
بر گرفته و خود محمد علی خان به تنهائی در میرود و این گرفتن دز باین عجله باعث حیرت و
عبرت کل بختیاری و ترکشان شده و چند جای دز را خراب کرده معاودت نمودند

حوزه از شهر الایام از شهرهای معتبر عربستان و سرحد معتبر بندر و اقع جمیع
سه علامت آنجا پیش رود در رودخانه که از آنجا بر میگردند معروف برودخانه گرگر است
که آب فراوانی گرمای تابستان و آب کم ماسای نهادند در رودخانه بهار و زمستان

کلاً مابین صد مرتبه جمع شده و رودخانه را از هم در نزدیک رزه با و ملحق شده از پهلوی
کرخه که از قدیم نهری بوده حال خراب است میگذرد و در حویزه میرود هاشم نامی نهری از این
رودخانه برای زراعت در آورده بود در زمان مولی مطلب حویزاوی که جد ولاة حویزه و از سادات
مشعشع است و این رودخانه تا آن نهر شرف بجهة کم کم آب نهر را انشعبه یک مرتبه کل رودخانه
داخل نهر شده و آب از مجرای قدیم افتاده حویزه بی آب مانده ولاة حویزه جمع شده شبکه
جلو نهر بسته از چوب و خاک و خاشاک آب را بحویزه برده و این اول خرابی حویزه بوده ولی
چگونه در مقابل دریا چوب و خاشاک بند میشود هر سال می بسته و آب میبرده کم کم رعیت رو
بتفرقه و آبادی رو بخرابی چون تقدیر در خرابی حویزه بود ناخوشی طاعون هم مدد شده باقی
مانده را چنان کشته که مدتی مرده ها در خانها افتاده بوده کسی نبود که بخاک بسپارد
جانوران صحرا مرده ها را میخورده اند از قراری که نقل میکنند جمعی از اعراب خارجی داخل
شهر شده بقصد بطمع مال هر کس از آن اموال برده به خانواده آنها همین ناخوشی
بالمره متفرق شده خلاصه حویزه بالمره از آبادی افتاده تا زمان سلطنت سرکار شاه مرحوم



مولی فرج الله بدارالخلافه آمده تعهد بستن سد را میکند و حکومت عربستان را
باسم خود میگیرد و مراجعت میکند بعد از آمدن حویزه مشغول بستن سد میشود
از موضع غیر مناسب که در رودخانه رگ سنگی میبیند بملاحظه آن سنگ بنای سد را
از آنجا میگذارد قریب هشتهزار تومان خرج میکند هر چه از این طرف پیش میرود از سمت
دیگر رودخانه آب وسیع تر میکند بلکه بدتر میشود در این بین ها مولی فرج الله کشته میشود
و اغتشاش در کل عربستان میشود از اعراب و غیره امر معوق میماند تا وقتی که خود بسر سد رفتم
درست ملاحظه کردم از جمعی اهل خبره پرسیده و رسیدم همان موضع را بهتر دانستند
که ضبط کرده بودم بهتر از آن موضع بسیار بجهة حاجی مصطفی قلیخان دزفولی
که مأمور به امانت و زمان خود مولی فرج الله هم باشد کار بجهة تجربه اطلاع داشت
باشد کار کردم و خود بسرحد آمده آن سال ده هزار تومان خرج کرده بعد در مراجعت
دیدم همه ضایع کاری و هیچ کاری نشده سال دیگر باز بتوسط حاجی مصطفی قلیخان
واگذاشته دوازده هزار تومان تنخواه نقد گرفته بود و خرج کرده نهر را کنده و سد را

بسته بود وقتی که من رسیدم سیل‌ها بند را برده بود و همه زحمات بی‌حاصل شده بود
چنانچه میرزا رضای مهندس باشی که مأمور بستن بند بود از این بابت ده هزار تومان
مخارج در سه سال دوازده هزار تومان برآورد کرد و دستورالعمل بستن سد را داده سال
دیگر از بس افسرده گی از کار کردن و انجام رسیدن امر حاصل بود دست از کار کشیده‌ام تا
حکم مجدد از دربار معدلت مدار رسید که اتمام این کار را باید همت مصروف داشت باز جانی
بر بدن آمده بحرکت آمده سد محکم بسته در سه ماه تابستان که از حرارت آفتاب
احدی را قدرت بر حرکت نبود ابراهیم میرزا خانه زاد دولت جاوید مدت شبانه روزی حیات
عربستان را داشت در سر شغول کار بند سد را بسته و آب بجزیره جاری شده
مردم متفرقه رو بولایت کرده مشغول آبادی و تقسیم زمین بوده سیل‌ها که هر ساله بهار
همه سد را از جا کنده و این خبر در بر و بحر عالم رسید پریشانی بجدی رخ داده مردمان را
آسان بنظر نبود متوسل بیاری الهی و بخت بلند شهریاری و نام مبارک سلطانی گشته مجدد
در تهیه کار شده قول مهندسین را کنار گذاشته از خود طرح تازه ریخته      از ته آخته و شبکه

پشت سر سیله زده و سد را عوض درست وی اول قرار داده و پشت سد را هم
بندی قرار داده باین قناعت نکرده مابین سیله و شبکه را پر کرده همه را در مدت
چهار ماه بانجام رسانیده و سد محکم بنا نموده که باسم همایون سلطانی سد ناصری
در الطف زمان ازین سد گذری تماشه دارند و آب بجزیره روان و عبور مردم در
جزیره از آب بکشتی میشود پیش ازین که از اهل جزیره به آب در چاه بود
مشغول شور و تلخ بود و نقشه سد در این صفحه کشیده شده تا درست معلوم شود
امیدوارم که از برکت اسم همایون سلطانی عنقریب آبادی
جزیره از سایر بلاد بگذرد و ضرب المثل شده های معتبر شود

۱. در بیان کیفیت پل و شادروان شوشتر اگرچه از غایت اشتهار و بداهت انتشار
حاجت اظهار ندارد ولی تذکرةً للطالبین الاثار و تبصرةً لذوی الابصار اخبار
برخی از اخبار خالی از منفعی للاخبار نخواهد بود در قسمت دو نوع نگارش میگردد
سلاطین کیان را بجهت آنکه شوشتر موطن مألوف و از مستحدثات آباء کرام
خود می‌دانستند بعمارت آن همواره التفات می‌فرمودند از جمله چون رود
کارون را بی ثمر و کرامت و من الماء کل شیء حی را دارا دیده اثر یافتند قوله پس
بجهت قربش گفتند و جونست در اراضی خاک شوشتر واقعند احداث نمودند
و حوالی شهر از نزهت باغ و بوستان خالی و از حلیه سبزه و گلستان عاری بود
اهالی قری و توابع در نهایت تعسر بکشتی جوی می‌نمودند تا آنکه کوکب دولت دارای اکبر
درخشش ساحت امانی و آمال اهالی آن کشور که همت عالی نهمتش بر حفر نهر داریان

که در حقیقت مایه زندگانی جاودان اهل آن سامان است قرار یافت از قضای اجل
فرصت نیافته امر حفر نهر بانجام نارسیده ایام زندگانیش منقضی شد بعد از او دارای
بن دارا در تتمیم قواعد سلطنت و تشیید مبانی مرحمت دارائی بعدل دار و داد دار
معدلت شعار با تمام آن کوشیده و آب از میان نهر بصحرای موسوم بعسکر جاری ساخت
و آنچه نکته سنجان سیر و اخبار و دقیقه شناسان اوقات و اعصار رقم زد کلک بدایع
نگار نموده شوشتر در آن زمان از تمامی معموره ایران خاصه فارس و خوزستان معمورتر
بوده تا بمرور دهور و مضی ایام و شهور رود عمیق و آب از نهر منقطع شده باین سبب
مزارع فاریاب موقوف و بآلات اول معطوف بمفاد اذا اشتد الشی العود الی
ضده جمیع اهل آن بلد متفرق گردیده متغیر الحال و متغیر الاحوال در سواحل و جبال
رود کارون با دباری گذرانیدند تا دولت استیلای شاپور ذوالاکتاف بر ملک
روم و انهدام عمارات آن مرز و بوم قیصر را اسیر و جاه یافته کار سریر
سلطنتش را از مرتبه سریر نموده خود او را محنهً ذلة و مغلولاً بشوشتر آورده پس از آنکه

بکیفیت اعمال ناهنجار رسیده از جانب سنی الجوانب مقرر شد که بابت خرابی ضرار تجری
عسکر رومی بایران رسیده تعمیر بنائی قیصر انگشت قبول بر دیده نهاده متعهد عمارات ایران
و متعلقه ملازمت حضرت سلطان گردیده حکم محکم بر دیگر دیلم اصدار یافت که مهندسان چابک
دست فرنگ و معماران کارآزموده با فرهنگ با سبیکه‌های زر خالص و بارهای نقره در حوض
شوشتر حمل نموده مدتی متمادی منقضی شد که اهالی روم در این مرز و بوم مشغول بنائی بودند
هر جا یکی همچو نقدر کاهی از نوک سنان رخنه یافته بکار و برگ ترکان هموار نمودند تا نوبت
به شادروان شوشتر و تعمیر آن کشور رسیده خزاین بسیار و ذخایر بیشمار صرف بنای آن
بحر زخار و قلزم خون خوار نمودند مقرر شد از پایتخت دولت آن مرز و بوم چنان قرار
دهند که هر روزه از طلوع فلق صبح الی ظهور غسق رواج دو هزار راس گوسفند ... قدر
قدر تهم از نقره و طلا حمل نمایند در شوشتر بیاید بجهت آنکه با آن دریای عظیم ساختن شادروان
ممکن نبود مدار آب را گردانده از سمت شرقی نهر رودی احداث کرده آب را بآن طرف انداختند
و این طرف را خشک نمودند کار نمودن شادروان پل را بانجام رسانده بعد آب را از آن مجرا گردانده به مجرا

اصلی انداختند و آب بجهت شادروان بالا گرفته زمین‌های بیابان آبکل مشروب شده
تا آنکه شادروانی در کمال رزانت و پل در نهایت متانت که سد سکندر نسبت باو بیت
عنکبوت است و قصر خورنق اضافه با و اوهن البیوت بسته فلان قدر طول با سنگهای عظیم
بقاعده جر ثقیل سطح شادروان را محکم و بند پیر آهن مدغم نمودند تا در زمان مروانیه
شبیب نام خارجی خروج در شوشتر ظهور نموده آغاز سرکشی نمود مکرر از دمشق مردم بجنگ آن
نافرجام لشکر آمده مغلوب گشتند تا نوبت غصب خلافت بعبد الملک ابن مروان رسیده
و حجاج ابن یوسف ثقفی را از جانب خود والی عراقین و خراسان گردانید حجاج با لشکر مواج
برادر رانده شبیب تاب مقابله نیاورده برگ مقاتله نموده محصور گشت تا روزی سیلاب
طغیان در هم نقصان آمده شبیب را در حالت شب بتکبیر اسم خود رجوع کرده جواب آتش
بر آمده میل تفرج کنار رود نموده دلاور با ربط دعوت نمود قضا را یکی از غلامان برو دیانی
برادر نبوده اسب شبیب مغادوت و کم حرمت لگد تو با نهادن تا شنیدم میل نمود شبیب در دمنه
بر دهنش زده که راکب و مرکوب از قضا بطور دقیق غرقه نجرف گردید حجاج بی تعب صداع

در جهت قبال داخل رخنه گردیده مردم را از راه دلول بسبب صعوبت ساخت منعقد شده
که بسبب بیم شبی بی خبر با لشکری فزون از حد و مرد داخل شوشتر گشته دمار از فرات ستیز
و جرات آویزان او نمانده جوج عذر آنها پذیرفته حکم بتخریب بند نموده کشتی با مرتب داشته که
مردم با کشتی عبور نمایند آن چنان خراب بود تا فتحعلی خان پسر داخشتوقان حاکم عربستان
در تاریخ یک هزار و هشتاد و یک بعلت غرق شدن جمعی از خوانین فسخ همت بر ساختن بند
گماشته از جهت سهولت رخنها در بند میزان شکافته در مدت چهارده سال باتمام رسانیده
بعد هم ال انسداد رخنها نیافته بمرور ایام و عادی سنین و اعوام زیاد گردیده و بحکم از
اختلال و فتور احوال از عهدهٔ تدارک آن بر نیامده تا در سنه یک هزار
در ایام سلطنت شاه سلطان حسین سیلاب شدت نموده خلل کلی در بند بهم رسیده
بهمان منوال باقی بود تا در زمان سلطنت شاه طهماسب مراتب را بعرض بارگاه
سلطان حضرت نادری رسانیده مقرر شده که بر کاری اسقف باریک و تحویلداری محمد
تو شتری بسته شود حسب الامر تدارک داشته ولی در آخر آن سال از طغیان سیلاب باز فرو نشسته

و جدید خلل پذیر گشته احدی را جرات عرض ننموده روز بروز خرابی شوشتر رو بتزاید نموده تا به
تاریخ دو هزار و پنج ... از اجزای شطرنج گردیده دلها افسرده و گلها پژمرده انهار بی آب و دهکده ها خراب
صحرای بی آب و نمونهٔ جنات تجری من تحتها الانهار بوادی قفار مبدل شده تا در زمان بهجت اقتران
دولت خاقان مبرور طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه شاهزادهٔ کشورگیر اراده کرده میرزا محمد تقی میرزا
نور الله مضجعه پای همت بر نهاده آن سد سدید گماشته و دامن عزیمت بر افراشته بمباشری میرزا زمان نائب
مواجب و مبلغ خطیر و وجه گزافی صرف نموده در مدت دو سال انجام پذیرفت بعد از اتمام بنیان آن محکم
اساس باتمام بسیلاب فرو رفت مجددا با عزمی متین و اراده رزین بمباشری محمد صالح خان مکری دو سال متوالی
مشغول بوده تا سه دفعه بعد از اتمام و بستن سد تمامی آب برده در دفعه آخر باهتمام محمد صالح خان و مخارج
قریب دویست هزار تومان از مال دیوان صرف بعلاوه آنچه از اهالی ولایت ایلجاری نموده و دادن
برقرار و چون قوایم اورنگ حضرت اقدس همایون پایدار و استوار است اهالی شوشتر از دادن تعدی
بنیان خاقان مبرور انار الله برهانه در زمان حکومت مرحوم حشمت الدوله سر چشمهٔ آن را آب برده بر کاری
میرزا عبدالمطلب نواب اصفهانی خلد مرة اخری هم در حکومت نواب معظم الیه در اواخر دولت خاقان مبرور بچهار چشمه

آن بسیلاب رفته در اوایل سلطنت پادشاه جم‌جاه اسلام‌پناه رضوان جایگاه در زمان حکومت معتمدالدوله سرکار بسعادت
پسر شاه مردان خان گرد تعمیر نموده ایضا در حکومت معتمدالدوله نه چشمه آن را آب برده در بنای نو الحق فرج‌الله و سرکاری
آن محمد خان خسته اواخر دولت پادشاه اسلام‌پناه مستغرق رحمت الله در حکومت سردار ابراهیم خان چهار چشمه آن باز در دولت جلالت
و آبادی آن از میان آب خشکیده که پنج قلیل از غربت دمی از کتب میان آب تا فرخ بمرمت تمامت دیوار آن مرمت بر زمین مانده تا زمان
طلیعه این دولت رونق و فتق آن دولت این جا کرده رجوع کرده اهالی آنجا کشتی عبور نموده تعمیر جسور و نعم
مرور آن جسور را دیده و نظر نمود امور مهمه است این جا لشکر به عبور اهالی شوشتر و عرب بر آن ابواب کشور
دانسته که اگر بمقام اصلاح بر نیایم رفته رفته لشکر سیلاب خشم بگشاید بنیان آن را کنده باعث تخریب آن ولایت تخریب بنیان
دیوان اعلی خواهد بود که گفته‌اند سر چشمه شاید گرفتن به بیل چو پر شد نشاید گذشتن به پیل خود همراهان کشتی
نشسته عبور نموده تعمیر کار کنان و تعزیر اهالی آن سامان را بر ذمت خود لازم دانسته برز و عمله فیما را بر شر نمود که پایه بر دارد
که از منهاج تحقیق و تلک تعمیق از وسعت تعلیق و نقش محفوظ مانده انتخاب نمایند و فنون عمل تحقیق از دل خویش بر دیت
مرغوب جایان پیشه و اراکا که تدبیر آن با تقدیر سبحانی کم بر الف بر غالب محاله در اواخر آن سال از نسیه دیگر گرفت
بار آن چشمه از چشمه‌ها بکار جدید و دفعه مسنونه از بنا در دوران را غارت کرد افواج صراعق داری امواج تواتر آن قلزم قار

غارت نموده بسبب عدم مضغات جار و فقدان منطارات تمامی و دیر و همتی را کار پدید آمده کارهای بزرگ تا هم با لتبیع
شقوق الاصول و منهوب السیول کرده و از استماع این خبر موحش و استشمام رایحه این از شورش خاطرم خسته و دل شکسته حیص و بیص فهم
گشته ارتداع خود را از این بنا و امتناع از این بیع دارا مایه افتضاح و شناع دانسته سلسل غیرت محرک گشته که کسی از اینکه از آب
منهدم کرده چگونه تواند در منصرف آتش پای ثبات بر قبه فاک استوار نماید و می‌توان در لت جاوید عبرت را هموار و هموار
انگار دو جان بازی در خدمت دولت نماید از شکوه منقضت نموده کالبرق ابن خفه خود را به شوشتر رسانیده تدارک اسباب
کار نموده حاجی حسین خان بروجردی را بر سر قرار داده تاکید نموده که بایست طوری نقشه شود که در بیع محیط
و بعیع عظار از اضرار ذوات محفوظ مانده بنیاد و توانی بهیچ وجه ننموده چنانچه دانی و توانی صرف نموده
که قبول و ترویج ممضی خواهد بود او بر کمال مجاهده نموده و هیات مداومه بعمل آورده باز جریان چشمه را انجاز شتاب نموده
بانصت ذرع شاد روان از کارهای سعد خان و غیره که الان چون پنج ملت سلطان را با وزیع و دهنه آبی قسمتی در داد
بنیاد گرفته و از در قول اهالی شوشتر صحرائیست مقدار خاصه در فصل تابستان و بهار بمیدانی است که آتش بار هوای بش
چون بادیه آتش ریزست و رملش سعیر آتش سموم الکفر از بورتش گرما و حرارت کانها نعلی من اغلا الشوی در این
دوازده فرسنگ الا در کلاو که آن هم لب اندک به گوارات قطره آب از جهت رفع عطش و تاب با برد و ابن

سبب عبور بر سرزدین دشوار و مردم از آن سرزمین بغایت شخوار بر بنفور محض بسته است در لف روز افزون
داشته است سریر سلطنت ابد مقرون بی حیا حیات فان نقش کرده که چند چاه حفر نمایند چند جا بر چاه در
جایگاهی که گمان آب می برده کمانه زدند بعضی بمفاد لا یغنیک من الظمأ شیئا هر قدر کنده و طی وادی
ظلمات نموده بسرچشمه آب حیات رسیده که با حرارت هوا امساک رطوبت را در بوته عزاجان سوخته که گل حکمت را
محترق ساخته و در جای دیگر هم آبی با ملح و نفد و بغایت تلخ و دمیره بنظر رسیده با لاخره بعد از فحص زیاد در چند موضع
خوب آتش در بهار رطوبت بفاصله دو فرسخ در راه عین یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا حفر نموده
حیث قیل ماء اعذب من ریق العذرا و اطعم احلا من سکر الابیض به ما قرار داده و دیگر ها خشه هر کس
آب انبار که قاسم خان بیگ شهزاده عبد العظیم و طهران ساخته است دیده بدان مشابه دانسته